**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031208**

**متن خام**

**جلسه 94**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث حقیقت واجب کفایی در واقع دو وجهی که در بحث واجب تخییری ما می­گفتیم ثبوتاً اشکال ندارد و اثباتاً تابع کیفیت دلیل دال بر وجوب هست این بود که واجب به جامع تعلق بگیرد یا واجب به کل طرفین تعلق بگیرد به شرط عدم اتیان به طرف آخر.

 ببینم این دو وجه را می­توانیم در بحث واجب کفایی پیاده کنیم یا نمی­توانیم ما در این زمینه داشتیم بحث می­کردیم یک صحبتهایی کردیم حالا می­خواهم بحث را یک مقداری بیشتر دنبال کنم اینکه واجب کفایی مثل وجوب تخییری که وجوب جامع انتزاعی احدهما هست آیا شبیه این را ما می­توانیم در اینجا مطرح کنیم یا نمی­توانیم.

 دو جور می­شود این را تصویر کرد یک جور مراد از جامعی که اینجا می­خواهم تصویر کنیم اینکه بعث خطاب به احد المکلفین باشد یعنی مبعوث ما احدهما باشد چیزی که از بعضی از بیانات آقای خوئی این طوری شاید برداشت بشود کانّ به یکی از دو مکلف گفته می­شود که این کار را انجام بده

 خب ما اشکال می­کردیم که مبعوث باید معین باشد اینکه مبعوث مردد باشد معنا ندارد بعث یک امری هست برای تحریک؛ محرَّک باید مشخص باشد ولو محرَّک الیه یک عنوان ذهنی است یک عنوان ذهنی ممکن است احدهما باشد ولی مبعوث و محرَک باید مشخص باشد و فرق است بین اینکه واجب تخییری و واجب کفایی از این جهت اگر بخواهیم احدهما را مراد احد المکلفین بگیریم. جامع به معنای جامع المکلفین.

 مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای بروجردی این جامع را به گونه دیگری تصویر کردند به گونه دیگری تصویر کردند هم جامع را به یک معنا تصویر کردند ولی نه اینکه مخاطب را احدهما گرفته باشند؛ مکلف را احدهما گرفتند در وجوب کفایی هم مکلف الیه را گفتند احدهماست، جامع است به این تعبیر.

 حالا تعبیری که آقای شهیدی نقل می­کند از آقای بروجردی بخوانم ایشان می­گوید یکی از تفاسیری در حقیقت وجوب کفایی:

 التفسیر السابع : ماذکره السید البروجردی "قده" من أن الوجوب الکفائی لا یختلف عن الوجوب العینی من ناحیة من یتوجه الیه التکلیف وانما یختلف عنه فی متعلق الوجوب، حیث یکون متعلق الوجوب العینی الفعل الصادر عن المکلف نفسه، ومتعلق الوجوب الکفائی فی حق کل مکلفٍ هو طبیعی الفعل لا بشرط من صدوره عنه، فیجب علی کل مکلف مثلا طبیعی دفن المیت.

مثلاً دو تا پسر هستند ما می­گوییم نماز پدر را باید این دو برادر که دو قلو بودند و با هم دیگر به دنیا آمدند ولد اکبر مصداقش هر دو آنها هست این برادر مکلف است به انجام پدر است آن برادر هم مقید هست به انجام نماز پدر ولی نه انجام نماز پدری که از خودش سرمی­زند انجام نماز پدر طبیعی طبیعی یعنی چه یعنی جامع بین اینکه از خودش سر بزند یا از غیر خودش سر بزند این تعبیر حالا آن جامعی که از خودش سر بزند یا از غیر خودش سر بزند این تعبیری است که آقای صدر به آن تصریح می­کند که مطالب هر دو یکی است و آن این است که عرض کنم خدمت شما وذکر فی البحوث نظیر ذلک فقال: ان هناک وجوبات عدیدة بعدد المکلفین غیر أن الواجب تفاوت در وجوبات نیست یک وجوب باشد متعلقش احد المکلفین باشد به عدد مکلفین وجوب هست ولی آن چیزی که واجب است غیر أن الواجب بهذا الوجوب لیس هو صدور الفعل من کل واحد منهم وانما هو جامع الفعل الصادر منه أو من غیره، فالواجب هو حصول الفعل خارجا بعد یک نکته ای را ایشان اینجا متذکر می­شود که نبض مطلب هم همین است که ما هم در اینجا اشکال داریم ایشان می­گوید فان التکلیف بالجامع بین فعل المکلف نفسه وفعل الغیر معقول ولو فرض أن فعل الغیر لیس تحت اختیاره حتی بالتسبیب، لأن الجامع بین المقدور وغیر المقدور مقدور

ما این را قبول نداریم ببینید جامع؛ اول من یک بیان عرفی بیاورم بعد یک بیان عقلی قضیه را بیاورم آقای شهیدی به یک معنا پذیرفته که این عرفی نیست عقلایی نیست ولی طور دیگر خواسته حل کند. بعد کامل آقای شهیدی را به او متعرض خواهم شد.

 این آن است که ببینید الان به شما بگوییم که آقا شما موظف هستید یا هزار تومان به فقیر بدهید با بپرید به آسمان جامع است دیگر جامع بین اینکه هزار تومان به فقیر بدهید یا بپرید به آسمان آیا این عرفی است عرفی است شما می­گویید جامع بله گاهی اوقات برای اینکه تاکید کنند که حتماً هزار تومان را به فقیر بدهید از باب یک نوع لفظ زیبا یک نوع استعاره یک نوع گاهی اوقات تعبیر می­کند یعنی اگر نخواهی این را به فقیر بدهی باید به آسمان بپری آن برای تاکید اینکه حتماً باید این یک تومان را به فقیر بدهید یعنی آن هم بعث موکَد به همین طرف است آن یک حرف دیگر است ولی اگر بخواهید حقیقت بعث را ایجاد کنید می­شود حقیقت بعث بگوییم یا باید این شی را هزار تومان به فقیر بدهی یا بپری به آسمان جامع است دیگر جامع انتزاعی که می­گوییم همین است دیگه. شما می­گویید یا خودتان نماز را ایجاد کنید یا دیگری نماز را ایجاد کند نماز انجام دیگری هم فرض این است که شما حتی نمی­توانید او را تحریک کنید به انجام نماز. بالتسبیب هم نمی­توانید این فرض را در نظر بگیرید یا اگر هم بالتسبیب باشد شما موظف نیستند که او را تحریک کنید اگر خودتان هم مقدور نباشد تحریک او لازم نیست آیا واقعاً این عقلایی است خیلی روشن است که عقلایی نیست

 اصل مطلب هم این مطلب هست معنای جامع ما در بحث اطلاق این را اشاره می­کردیم که اطلاق دلیل بازگشتش به عموم است البته اینجا عموم به نحو عموم بدلی است نه عموم استغراقی ولی اطلاق دلیل به معنای آن طبیعتی که معلوم نیست چه شکلی است نیست اطلاق دلیل این است که من می­خواهم تحریک کنم به نحوی که نسبت به هر دو شی به نحو بدلیت می­خواهم تحریک کنم اگر تحریک من فقط متوجه آن شی باشد نسبت به آن شی هیچ نحو تحریکی ولو به نحو تحریک بدلی نداشته باشند جامع نیست که این معنا ندارد این جامعی که اینجا بگوییم متعلق تکلیف است این معقول نیست.

 آقای شهیدی اینجا این مطلب را می­پذیرد این عرفی نیست یعنی عقلایی نیست که به یک مکلف بگویند که ای مکلف فعل را انجام بده فعلی که ممکن است از تو سر بزند یا ممکن است از دیگری سر بزند ایجاب کنیم این عقلایی نیست و حالا آقای شهیدی می­گوید حتی در جایی که فعل دیگری هم مقدور بالواسطه باشد در آن صورت هم عقلاءً جامع بین فعل من و ترغیب الغیر مکلف به قرار می­گیرد حالا این خیلی مهم نیست بگوییم در جایی که بتوانم فعل غیر را تحریک بکنم به چه نحو انجام می­شود آن خیلی مهم نیست بحث عمدتاً در جایی هست که تحریک غیر یا مقدور نباشد یا مطلوب نباشد این جا خب ایشان قبول می­کنند که نمی­شود گفت به هر دو مکلفین بعث صورت بگیرد یعنی توجیه الخطاب الی کل مکلف توجیه الخطاب الی کل مکلف باتیان طبیعی الفعل الجامع بین فعل نفسه و فعل غیره این عقلایی ایشان می­گوید نیست ما که می­گوییم اصلاً عقلی نیست

 حالا ایشان یک طور دیگر می­خواهد توجیه کند می­گوید نه توجیه الخلاف بنحو کل مکلفٍ نه. توجیه الخطاب نحو مجموع المکلفین. یک موقعی می­گوییم ای آقا تو مکلف هستی که این عملی که از تو یا از غیر هست را انجام بدهی می­گوییم عقلایی نیست تو هم مکلف هستی این عملی که از تو یا از غیر سر می­زند انجام بدهی به این شکل عقلایی نیست نه یک تکلیف واحد ما انجام می­دهیم مخاطب تکلیف واحد مجموع المکلفین هست ولی نه مجموعی که انحلالی باشد یک موقعی ما مخاطب را یک مجموعه ای قرار می­دهیم که انحلالی است اقیموا الصلاة یعنی تو مکلف باید نماز اقامه کنی تو مکلف نیز باید اقامه کنی هر مکلفی جدا جدا مکلف هست به انجام یک عملی که از خودش سرمی­زند آن یک بحث دیگر است نه. ما می­گوییم اغسلوا هذا المیت ای مکلفین من به کل مجموعه شما خطاب دارم می­کنم می­گویم اغسلوا هذا المیت خطاب متوجه این مجموعه می­شود به انجام این عملی که از بعضیها می­تواند سر بزند خب این تصویری که ایشان می­خواهد بکند

 به نظر می­رسد این تصویر هم نامعقول است این نکته را توجه بفرمایید اگر تکلیف به معنای بعث باشد تحریک باشد بعث نسبت به جامع نامعقول است چون جامع وجود خارجی ندارد جامع وجودش در ضمن این فرد و این فرد است بعث به جامع باید برگردد به بعث کل واحد معنا ندارد که این مجموعه مبعوث الیه باشد مگر یک جنبه وضعی به او بدهیم به این معنا بگوییم هر کدام از شما مسئولیت این کار به عهده شماست به عهده شما انجام این عمل هست شبیه دِین. دِین شی غیر مقدور می­تواند مدیون انسان باشد یک جنبه دِینیت اگر بدهیم مانعی ندارد ولی اگر جنیه دینیت نداشته باشد صرفاً تحریک باشد صرفاً بعث باشد بعث نسبت به مجموعه نامعقول است و این که من تصورم اینکه از کلام مرحوم آخوند یعنی حالا این طوری تعبیر بکنم اینکه ما در بحث واجب کفایی می­گوییم واجب کفایی می­تواند یک سنخه خاص باشد تفاوت واجب کفایی و واجب عینی در سنخ وجوب هست به این معناست که در واجب کفایی یک نحو دینیت در وجوب تطعیم می­شود به تعبیر آقای صدر یعنی بدون وارد کردن عنصر مسئولیت به عهده بودن. تعبیر آقای خوئی در مورد کل اصلاً واجبات می­گوید واجبات اعتبار الشی فی ذمة مکلف. اعتبار الشی فی ذمة المکلف عمل غیر را هم می­شود در ذمه من قرار بدهند به طوری که اگر آن انجام شد از ذمه من ساقط شده چون ذمه یک اعتبار وضعی است در اعتبارات وضعی قدرت شرط نیست و عرض کنم خدمت شما به نحو به عهده بودن مسئولیت بر دوش مکلف قرار دادن امثال اینها اشکالی ندارد می­گوییم مسئولیت کار بر عهده مجموعه شماست دین را هم چون دین یک امر اعتباری است اعتبار مسئولیت را بر دوش کل مجموعه قرار داد بر دوش تک تک هم می­شود قرار داد اشکالی ندارد اگر ما بحث مسئولیت و اعتبار را مطرح کردیم دیگر لازم نیست مجموعه را بیاورم آقای شهیدی تفصیل قائل شده بین اینکه مخاطب کل واحد من المکلفین باشد ایشان می­گوید کل واحد من المکلفین تحریک کل واحد من المکلفین نسبت به عمل خودش و یا عمل غیرش عقلایی نیست

 خب بحث این است که اگر تحریک باشد اصلاً تحریک نسبت به مجموعه نامعقول است تحریک نسبت چون مجموعه وجود خارجی ندارند مجموعه عبارت است از این و این چیزی غیر از این دو تا نیست بازگشت به این هست و این هست مجموع من حیث مجموعهما یک وجود مستقلی غیر از این و این ندارد بنابراین تحریک نسبت به مجموعه معقول نیست و اینکه ما می­گوییم یا ایها المسلمون این کار را انجام بدهید این یا به معنای در اغسلوا هذا المیت این است که می­گوید مسئولیت انجام غسل میت را به عهده این مجموعه قرار دادیم این حتی آنجا هم می­تواند انحلالی عرض کنم هیچ فرقی نمی­کند شما اینجا انحلالی در نظر بگیرید یا مجموع من حیث مجموع در نظر بگیرید ولی نحوه تکلیف یک نوع دینیت باید باشد تا وقتی که دینیت را در وجوب تطعیم نکنید وجوب چیز معنا ندارد وجوب کفایی معنا ندارد

حالا این در مورد عرض کنم خدمت شما جایی که ما وجوب کفایی را بخواهیم وجوب جامع بگیریم

شاگرد:استاد در جامع بین مقدور و غیر مقدور اینکه مکلف به هر حال می­تواند اختیار اتیان فعل کند و اینکه انجام ندهد تا دیگری بتواند انجام دهد. یک نحو تاثیر در جز العله بودن برای فعل غیر دارد دیگر این مقدار مثلاً این نیست که بگوییم پس قدرت دارد بر جامع

استاد: این مقدار کافی نیست تازه یک نکته ای هست این را باید الان در قسمت بعدی عرض می­کنیم نکته ای هست این یک مقداری روشن می­شود مطلب شما

خب یک تصویر در واجب تخییری این بود که واجب تخییری وجوب جامع است ما عرض کردیم اینجا وجوب جامع چه جامع الفعل در نظر بگیریم چه جامع الملکف در نظر بگیریم نامعقول است

 یک تصویر دیگری در وجوب تخییری این هست که به عدد مکلف اطراف وجوب متعدد می­شود ولی وجوب نسبت به هر طرف مقید به عدم اتیان به طرف دیگر هست خب اینجا یک اشکالی آقای شهیدی آنجا مطرح کرده بودند و دیگران هم مطرح کردند آقای روحانی مطرح کردند که ما پاسخ آن را دادیم آن اشکال این بود که اگر من می­گویم که شما این فعل را بیاورید یا این فعل را بیاورید خب اگر شما حالا هر دو را بیاورید باید بگوییم که این تکلیف واقع نشده چون شرط وجوب هر فعل عدم اتیان به فعل دیگری است و اینجا وقتی هر دو را آوردیم شرط به وجوب هیچ یک از این دو تا افعال تحقق ندارد پس بنابراین باید بگوییم واجب نیست در حالی که ما وجداناً می­دانیم اگر هر دو را با هم انجام بدهیم قطعاً تکلیف امتثال شده این اشکالی بود که آنجا مطرح شد

 ما آنجا مطرح می­کردیم که اینکه ما می­گوییم این یا این هذا أو ذاک این کلمه أویی که اینجا به کار می­برید یا به معنای او حقیقیه است یا به معنای او مانعة الخلو است اگر او حقیقیه باشد معنای او حقیقیه این است که یا این را انجام بده یا آن را انجام بده هر دو را انجام نده. خب طبیعی است که اگر هر دو را انجام بدهد تکلیف را انجام نداده شما می­گویید ما بالوجدان می­دانیم تکلیف را انجام داده نه اگر او حقیقیه باشد قطعاً تکلیف را انجام نداده چون او حقیقیه معنایش این است که فقط یکی از اینها نه هر دو. پس بنابراین ما باید تصویر را در جایی در نظر بگیریم که او او مانعة الخلو باشد ما عرض می­کردیم او مانعة الخلو بازگشت آن به تخییر ثلاثی الاطراف است او مانعة الخلو یعنی یا این انجام بدهد یا آن انجام بدهد یا این را انجام بدهد یا آن را انجام بده یا این تنهایی را انجام بده یا آن تنهایی را انجام بده یا هر دو را انجام بده ما عرض کردیم خارج چهار صورت ممکن است داشته باشد در خارج ممکن است هیچ یک از دو تا انجام نشود. طرف اول انجام شود به تنهایی. طرف دوم انجام شود به تنهایی. هر دو طرف انجام شود.

او مانعة الخلو یعنی یکی از این سه تا حالت محقق بشود یکی از این سه تا حالت معنای این قضیه این است که یکی از این سه حالت اگر بخواهیم جامع را به واجب مشروط برگردانیم هر یک از این سه حالت وجوبش مشروط است به اینکه دو حالت دیگر انجام نگیرد این واجب در صورتی واجب است که این دو تا انجام نشود این در صورتی واجب است که این دو تا انجام نشود یعنی سه تا وجوب سه تا وجوب مشروط داریم وجوب مشروط متعلق به هذا به شرط که آن دو تا انجام نشود وجوب مشروط به دومی تنها به شرطی که اولی تنها و مجموعهما انجام نشود وجوب مشروطی که متعلق به مجموع است یعنی اگر اولی تنها انجام نمی­شود دومی تنها انجام نمی­شود مجموعهما انجام بشود و مشکلی هم نیست

 خب بحث سر این است که آیا عین این بیان را اینجا ما می­توانیم تطبیق کنیم عین این بیان اینجا بخواهیم تطبیق کنیم به نظر می­رسد که اینجا نمی­شود این بیان را تطبیق کرد چون ما در واقع واجب تخییری که به نحو او مانعة الخلو هست سه طرفه است ما باید سه تا وجوب تصویر کنیم سه تا وجوب تصویر کنیم نه دو تا وجوب سه تا وجوب که بخواهید تصویر کنید هر یک از آن سه تا وجوب را یک موقعی ما می­گوییم که یعنی تفاوت بین این سه تا وجوب را یعنی او را در ناحیه مکلف در نظر می­گیریم یک موقعی او را در ناحیه مکلف به در نظر می­گیریم یک موقعی می­گوییم شما مکلف مثلاً دو نفر هستند دو تا برادر بزرگ داریم دو قلو هستند با هم به دنیا آمدند قرار است که اینها نماز و روزه پدرشان را انجام بدهند ما می­گوییم اگر خطاب به اولی باشد خب اینجا باید سه تا خطاب ما تصویر کنیم خطاب به احدهما اولی خطاب به دومی و خطاب به مجموعهما مبعوث الیه همان اشکالی که کردیم مبعوث الیه نمی­تواند مجموعهما باشد اینجا می­آید آنجا فرق داشت مبعوث الیه بود اینجا مبعوث است مبعوث الیه می­تواند مجموعهما باشد مجموعهما مشروط به اینکه این است این تنهایی را انجام ندهیم ولی اینجا این طوری نیست ما می­خواهیم تحریک کنیم مجموع الاخوین را کلا الاخوین را و کلا الاخوین وجود خارجی ندارد اگر به این شکل تصویر کنیم. اگر تصویر ما به این نحو باشد بگوییم که نه امر به تک تک مکلفین هست ولی به تک تک مکلفین به اینکه آن جامع تحقق پیدا کند جامع که شما می­خواهد تحقق پیدا کند یعنی چه یعنی این آقا مکلف است که یا مجموعهما انجام بدهد یعنی عرض کنم خدمت شما یعنی شما باید یک تکلیفی هم متوجه مجموعهما بکنید این وسط چه طوری آن مشکل قضیه این است که تکلیفی که متوجه مجموعهما هست چون اگر تکلیف متوجه مجموعهما نباشد انجام مجموعهما مصداق واجب نیست فرض شما این است که اگر هر دو با هم این تکلیف را انجام بدهند مصداق واجب است خب انجام مجموع الفعلین این مخاطبش کیست مجموع الامرین نه این مقدور این آقاست نه مقدور این آقاست مقدور کلهماست مقدور مجموعه است و این مجموعه مکلف نمی­تواند باشد مشکل قضیه این است که یعنی مشکل اصلی این است اگر شما حتی بیان مرحوم آقای بروجردی را مطرح کنید که بگویید طبیعی فعل صادر در مکلف واجب هست هم بر این آقا هم بر این آقا به این شکل بخواهید تصویر کنید خب این طبیعی را. حالا بحث طبیعی این طبیعی را اگر تحلیل کنید به نحو واجب مشروط بگویید که بر این آقا انجام فعل خودش به شرطی که این مجموعهما انجام نگیرد و آن فعل دیگر هم انجام نگیرد فعل دیگر هم انجام نگیرد خب عیب ندارد اگر مجموعهما انجام نگیرد فعل دیگر هم انجام نگرفت بر من واجب باشد این اشکالی ندارد به آن یکی مکلف هم می­گوییم اگر مجموعهما یعنی فعل تو و فعل غیر فعل با همدیگر انجام نشد فعل غیر هم به تنهایی انجام نشد تو تنهایی انجام بده این هم اشکال ندارد

 ولی بحث سر این است که شما می­خواهید یک وجوب را هم در صورتی که هر دو اینها هم تکلیف انجام بدهند بگویید این متعلق وجوب است اگر هر دو بخواهند تکلیف انجام بدهند به چه بیانی این متعلق وجوب است

شاگرد: حتماً باید متعلق وجوب باشد شاید مسقط

استاد: نه فرض این است که متعلق وجوب داریم می­گوییم بحث مسقطیت بحث دیگر است بحث آقای صدر اول بحث که دنبال می­خواهد بکند یک سری نکات را می­گوید می­گوید یک چیزی فقیهاً مفروغ عنه است ما می­خواهیم واجب کفایی را تفسیر بکنیم که این نکته را بتواند تبیین بکند که اگر هر دو انجام بدهند مصداق وجوب است نه مسقط است مصداق وجوب است

شاگرد: هر دو مصداق

این دو مجموعه یعنی هم فعل اولی به تنهایی هم فعل دومی به تنهایی هم مجموع الفعلین هر سه اینها مصداق واجب هستند هر سه اینها مصداق واجب بودن را نمی­شود تصویر کرد

شاگرد: بعد ما از ناحیه تحریک مشکل داریم نسبت به مجموع و الا مجموع بتوانند محرک آن ملاک و غرض باشد که

استاد: اشکال ندارد بله همان بحث تحریکی است دیگر عرض کردم ما می­توانیم برای اینکه آن غرض را تحصیل کنیم جنبه مسئولیت به عهده گذاشتن را قرار بدهیم یعنی به وسیله آن حکم وضعی که ما اینجا قرار می­دهیم یعنی آن تحریکی که در آن یک نوع دینیت و مسئولیت به عهده گذاشتن تطعیم شده آن اشکالی ندارد ولی شما اگر صرفاً تحریک را در نظر بگیرید هیچ چیزی غیر از تحریک را نخواهید پای آن را وسط بکشید این معنا ندارد که مجموعهما را شما چون مجموعهما مقدور هیچ یک از دو طرف نیست اگر به نحو جامعی باز قرار بدهید همان مشکلات جامع پیش می­آید که جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور نیست به نظر ما همان بحثها پیش می­آید اگر بحث جامع را پیش نکشید بخواهید همین طوری آن را خود آن مجموعهما را در نظر بگیرید آن مجموعهما تکلیفش متوجه کیست این فرق دارد با واجب تخییری. واجب تخییری مکلف واحد است این مکلف واحد هم می­تواند مکلف به اولی تنهایی باشد دومی به نحو مشروط دومی تنها باشد به نحو مشروط و مجموعهما باشد به نحو مشروط سه تا وجوب به این شخص واحد به نحو مشروط تعلق می­گیرد این وجوب مشروط را در بحث واجب کفایی نمی­شود تصویر کرد در بحث واجب کفایی نمی­شود تصویر کرد این است که به نظر می­رسد که عرض کنم خدمت شما وجوب باید عرض کنم وجوب کفایی باید بازگشت بکند به عرض کنم یک نوع حکم وضعی دینیت مسئولیت بر دوش مکلف گذاشتن تا به بعث و تحریک ضمیمه نشود یعنی آن مبنایی که مرحوم آقای خوئی در مطلق اوامر قائل هستند که اصلاً وجوب بر ذمه مکلف نهادن باشد این به طور کلی درست نیست وجوب عقلایی آن این شکلی نیست ولی در بحث وجوب کفایی باید یک همچین چیزی را به آن بحث ضمیمه کرد به آن بحث ضمیمه نشود آن تکلیف اگر کلام مرحوم آخوند در بحث در اینجا که وجوب کفایی را یک سنخ وجوب می­دانند به این عرضی که ما عرض می­کنیم بازگردد قابل دفاع است و الا ما چیز دیگری به نام سنخ الوجوب تصویر نمی­کنیم این است که ما در بحث واجب تخییری عرض کردیم در واجب تخییری بحث سنخ الوجوب معقول نیست معقول نیست به این معنا اگر به این نحو می­خواهیم تصویر کنیم معقول است مسئولیت شی را به عهده گرفتن ولی آنجا نیازی نیست آنجا چون هم وجوب جامع معقول هست هم وجوب مشروط معقول است و ظاهر قضیه این است حالا یا جامع بگیریم یا مشروط بگیریم آنها معقول است اینکه حکم وضعی را بخواهیم تطعیم کنیم به مسئولیت بر دوش مکلف قرار دادن و یک نحو دینیت بازگردانیم این از ضیق خناق است به دلیل اینکه ما نتوانستیم ذاتاً آن شی را تصویر کنیم

 و من هنا یظهر، اینکه اصل اولی در اوامر چیست اصل اولی در اوامر واجب عینی بودن است چون واجب کفایی یک معونه زائده دارد اینکه می­خواهد مسئولیت عمل را به عهده مکلف قرار بدهد و اینکه مسئولیت عمل به عهده مکلف قرار دادن آن خلاف اصل است علاوه بر اینکه اگر ما ندانیم ببینید یک موقع هست من مکلف به ما از اول مشخص است عمل خود من هست عمل خود من هست خب عمل خود من اگر مکلف به باشد باید واجب عینی باشد دیگر ولی جایی که مردد است که مکلف به عمل خود من هست یا مطلق العمل هست مکلف به عمل خود من است یا مطلق العمل هست آقای شهیدی اینجا تعبیر می­کند که ظاهر دلیل این است که عمل خود من هست به چه دلیل که عمل خود من چیز باشد قید عمل خود من تقییدی هست عمل صادر از من این تقیید است این تقیید را شما از کجا می­خواهید چیز کنید

 به نظر می­رسد که آن چیزی که اینجا وجوب را به نحو عینی می­کند آن این است که در جایی که واجب کفایی باشد یک نوع مسئولیت پذیری و امثال اینها باید در وجوب وجود داشته باشد اصل اولی این است که این نباشد دینیت نداشته باشد وقتی دینیت نداشته باشد خود همین قرینه است بر اینکه عمل خود من به عهده مبعوث الیه هست چون عمل جامع بین عمل من و عمل غیر نمی­تواند مبعوث الیه باشد ظهور دلیل در این هست که صرفاً بعث است ظهور دلیل در اینکه بعث است و لیس اکثر خود این ظهور دلیل، دلیل است که ما واجب را باید واجب عینی بدانیم نه واجب کفایی خب این دیگر همه بحث واجب کفایی و بحثهای اثباتی و اینها را هم دیگر در هم پیچیدیم در همین مقدار که می­خواستم این بحثها را این دو سه روزه بیشتر باز کنم آقای شهیدی خیلی بحث دارد بحثهای قابل توجهی هم دارد و اینها ولی دیگر همین مقدار بحث باشد که دیگر می­رویم ان شاءالله بعد از تعطیلات که بحث تعبدی توصلی است

 و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .

شاگرد: اگر به مکلف بگویند که واجب است که این فعل را انجام بدهی در ظرفی که دیگری از تو سبقت نگرفته باشد

استاد: حالا بحث سبقت گرفتن و اینها یک چیزهایی هست که آقای شهیدی مفصل یک صفحه در موردش بحث کرده شهید صدر دارد بیاناتی دارد آنها را دیگر من وارد نشدم بحث سبقت گرفتن را اینجا را ملاحظه کنید دیگر این تکه های ریزه کاری اینها را حذف کردم می­خواستم دیگر تعطیلات همه بحثهای ما را به هم زد روز دیگر همین بحث واجب کفایی بس باشد متاسفانه این تعطیلات اصلاً ذهن ما را هم به هم می­ریزد یعنی تا منسجم کنیم که بحث را چطوری جفت و جور کنیم امثال اینها تعطیل می­شود دو روز سه روز. می­گوید العلم وحشی اذا تُرِک یمشی این تعطیلات مصداق همین اذا ترک یمشی هست

شاگرد: غیر مقدور فرمودید معقول است جایی که مورد دِین فعل غیر باشد

استاد: نه البته دین باید یک مصححی داشته باشد در مصحح داشتن همین که مسقط عمل هست و امثال اینها با ملاک در ما نحن فیه لازم نیست که مصحح بودن آن یک حکم تکلیفی باشد همین حکم تکلیفی که در بعضی صور می­آید می­تواند مصحح این باشد بعضی وقتها از ناحیه دیگه مشکل وجود دارد یعنی چون باید مصصح داشته باشد ما نحن فقه مصحح وجود دارد ولو لغو است این کلمه لغویت را بگذاریم کنار اینجا لغو نیست همین مقداری که من ملاک به این عمل قائم هست کافی است.